

بقلم : دکتر رضا شاپوریان *

مشخصات کلی شخصیت فرد در دوران بلوغ

«آلپورت» (G. Allport) یکی از نخستین روان شناسانی که در زمینه شخصیت انسانی مطالعات گرانبھائی انجام داده است شخصیت را بدینگونه تعریف میکند که: «شخصیت عبارت است از سازمان متغیر سیستم های روانی هر انسان که نحوه سازگاری ممتاز و مشخص او را در برابر امکانات محیط زندگی شخصیش تعیین می کند.» (۱)

«وارن» (H.C Warren) یکی دیگر از روان شناسان امریکائی معتقد است که «شخصیت عبارت از سازمان کلی ذهنی هر انسان در هر مرحله از رشد است.» (۲)

نباید تصور شود که تنها این دو روان شناس کوشیده اند شخصیت را تعریف کنند بلکه باید گفت که تعاریف شخصیت با اندازه تعداد روان شناسانی است که در این زمینه صاحب نظر می باشند. و چون تعداد این روان شناسان بیشمار است بنابراین تعاریفی هم که از شخصیت شده متفاوت، مختلف و متنوع است. ولی توجه دقیق بر روی دو تعریف فوق و همچنین هر تعریف دیگری از شخصیت نکات زیر را روشن میکند که: اولاً شخصیت یک سازمان کلی متغیر است که در هر لحظه از زمان تغییر می پذیرد، ثانیاً یک نحوه سازگاری است با شرائط و امکانات حیاتی فرد و ثالثاً خصوصیتهی است مختص بیک فرد که او را از سایر انسانها متمایز و مشخص میسازد. و موضوع اخیر همان چیزی است که ما هنگام صحبت عادی و روزانه درباره شخصیت از این کلمه افاده می کنیم، بخصوص وقتی که در مقام مقایسه شخصیت دو فرد بر می آئیم.

همانطور که از نظریه یولوژیکی سلولهای بدن آدمی در هر لحظه دستخوش تغییر و تحول می گردند: سلولهای از بین میروند و سلولهای جدیدی جای آنها را می گیرند بآنکه

* استاد دانشگاه پهلوی. بخش روانشناسی و آموزش و پرورش.

خود انسان بتواند نسبت بدین تغییر و تحولات شاعر باشد، در زمینه شخصیت هم آدمی، در هر لحظه دچار دگرگونی است بدون آنکه بدان توجه داشته باشد. دگرگونیهاییکه از مختصاتش بکمال نزدیک ساختن هر چه بیشتر فرد است. بقول «گوته» متفکر و شاعر آلمانی: «هیچ لحظه‌ای از زندگی من و شما سپری نمیشود مگر اینکه مادر آن لحظه کاملتر، دقیقتر و داناتر نشویم». (۳) این گفته بالاخص وقتی بهتر روشن میشود که ما با فیلسوف انگلیسی «جان لاک» هم عقیده شویم که: «معرفت ناشی از تجربه است». (۴) بعبارت دیگر تجارب هر فرد از دنیای خارج که بکمک حواس او کسب می‌گردد دانش و شناسائی او را نسبت به محیط زندگی موجب می‌گردد و چون فرد در طول حیات خود مدام سرگرم تجربه اندوختن است بنابراین بطور مداوم معرفتش نیز افزون‌تر می‌گردد و در نتیجه شخصیتش طریق کمال می‌سپارد.

بطور کلی زندگی آدمی را از بدو انعقاد سلول نطفه‌ای در رحم مادر تا رسیدن بدوران کهنوت و مسالاً چشم بستن از زیباییهای حیات، بدورانهای مختلف تقسیم کرده‌اند و برای هر یک از این دوره‌های مختلف خصوصیات رشدی و روانی مشخصی قابل شده‌اند و شاید «وارن» هم که تعریف فوق را بصورت سازمان کل ذهنی هر فرد در هر مرحله از رشد موجه‌ترین تعریف شخصیت دانسته است همین موضوع را در نظر داشته است. ولی باید توجه داشت که تقسیم زندگی انسانی بدوره‌های مختلف از قبیل کودکی، دوره بلوغ، شباب، پختگی و غیره تقسیمی است کاملاً اعتباری و قراردادی و نمی‌توان آنرا یک تقسیم بندی منطقی دانست زیرا سلوک و رفتار آدمی و در نتیجه شخصیت و رشد و تکامل روانی فرد در واقع بر روی هم در حکم سلسله زنجیری است که حلقه بحلقه در یکدیگر وصل شده است و انفصال آن حلقات از یکدیگر در حکم انفصال و گسستن زنجیر است.

برای تقسیم کردن زندگی بدوره‌های مختلف و مشخص از یکدیگر کوششهای زیادی شده و نظرات مختلفی ابراز گردیده است. شاید از نظر ادبی مشهورترین این تقسیم بندیها از آن «شکسپیر» باشد که حیات انسانی را بهفت دوره بترتیب زیر تقسیم کرده است:

«کودک - طفل دبستانی ، دلداده دوران بلوغ، سرباز یا مرد کامل - قامتی یا مرد نیمه عمر ، پیر و فرتوت و سرانجام خرفت و کودک ثانی» (۵) .

یکدسته از روان شناسان دوران زندگی را بدینگونه مشخص کرده اند :

۱- دوره جرمی : دو هفته اول پس از انعقاد نطفه

۲- دوره جنینی : ۲ تا ۶ هفته پس از انعقاد نطفه

۳- دوره رحمی : از ۶ هفتگی تا هنگام تولد

۴- نوزاد : ۲ هفته اول زندگی

۵- کودک : ۲ سال اول زندگی

۶- طفل ماقبل دبستانی : ۲ تا ۶ سالگی

۷- کودک در دوره اول دبستان : ۶ تا ۹ سالگی

۸- کودک در دوره دوم دبستان : ۹ تا ۱۲ سالگی

۹- کودک دبیرستانی : ۱۲ تا ۱۵ سالگی (۶) .

دوره اخیر را میتوان دوران بلوغ هم نامید زیرا تقریباً در این دوره است که کودک بسرحد بلوغ میرسد و ظواهر و آثار این دوره بخصوص در وجود او و در رفتار او بچشم می خورد .

همانطور که «فیلیپ لرش» (Ph. Lersch) روان شناس معاصر آلمانی متذکر شده است (۷) شاید بهترین نوع تقسیم بندی زندگی انسانی آن باشد که اساسش بر دگرگونیهای طبیعی مناسبات فرد با محیط اطرافش پایه گذاری شده باشد زیرا چون محیط و موجود زنده بر رویهم تأثیرات متقابل دارند ، شك نیست که تغییر روش انسان در برابر محیط ، نشانه ای از تغییرات درونی او خواهد بود و میتواند در کمال وضوح دگرگونی و رشد و تکامل موجود انسانی را از نظر روانی در طول زمان بیان سازد .

نخستین روان شناسی که با توجه بدین اصل طبقه بندی جدیدی در زندگی کودک بوجود آورد ، روان شناس آلمانی «اسوالد کروه» (O. Kroh) میباشد. (۸) «کروه» معتقد است در طول جریان رشد و پرورش کودک ، دو دوره کاملاً مشخص قابل مشاهده است که میتوان آنها را به «دوره های اعتراض» نامگذاری کرد. نخستین دوره اعتراض بین سنین ۲ تا ۴ سالگی کودک است . در این دوره کودک شروع بشناختن

خود می‌کند و می‌کوشد برای اولین بار اراده خود را در برابر اراده دیگران نشان دهد. بر زبان آوردن لفظ «من» و تشخیص دادن «من» از «جزمن» از پدیده‌های این دوره است. دومین دوره اعتراض از نظر زمانی درست قبل از شروع «دوران بلوغ فکری» قرار گرفته است، بعبارت دیگر در فاصله سنین ۱۲ تا ۱۴ سالگی. در این دوره است که موجود انسانی می‌کوشد شخصیت خود را در برابر سایر انسانها نشان دهد و سعی می‌کند جای خود را در اجتماع باز کند.

باتوجه بدین دو دوره «کروه» در زندگی کودک سه دوره مشخص از یکدیگر

بشرح زیر اشاره می‌کند:

۱- دوران اولیه کودکی (از زمان تولد تا نخستین دوره اعتراض).

۲- کودک دبستانی (دوران بین دو دوره اعتراض).

۳- بلوغ روانی (بعد از دومین دوره اعتراض تا رسیدن به بلوغ روانی).

«کروه» هر کدام از این سه دوره را نیز سه دوره دیگر تقسیم و برای هر یک

از این دوره‌های شانوی هم مشخصات چندی بیان می‌کند. تعیین سن معینی برای هر یک از این دوره‌ها کاری است بسیار مشکل زیرا بنظر «کروه» پرورش و رشد روانی هر انسان نسبت سایر انسانها مختلف میباشد.

گرچه این تقسیم بندی بنظر بسیار قابل قبول می‌آید ولی همانطور که فوقاً اشاره شد هر نوع تقسیم بندی که از زندگی کودک بعمل آید قراردادی خواهد بود و نمیتوان بدانها جنبه منطقی داد.

خواه زندگی انسانی را بدورانهای مختلف و مجزا از یکدیگر تقسیم کنیم و خواه آنرا بصورت جریان متصل و غیر قابل تفکیکی در نظر گیریم، در هر دو صورت در طول حیات آدمی از بدو شروع تا رسیدن بکمال، ما بدوره بالنسبه کوتاهی برخورد می‌کنیم که دارای خصوصیات و مشخصات مخصوص بخود میباشد، بطوریکه میتوان در کمال وضوح این دوره را نسبت بدوره‌های ماقبل و مابعدش مشخص ساخت. این دوره همان دوره بلوغ یا دوران استحاله است که مرزی است بین کودکی و جوانی، برزخی است بین گذشته و آینده و پرتگاهی است که عبور از آن مستلزم داشتن بصیرت

کافی و کمک و راهنمایی خارجی است ، نه کمک و راهنمایی تحمیلی بلکه کمک و هدایتی که نوجوان دوران بلوغ بطیب خاطر آنرا بپذیرد و بدان کردن نهد .

بطور کلی دوران بلوغ يك دوران بحرانی و پرتلاطم است. نه تنها در کشورهای صنعتی و پیشرفته مثل آمریکا و انگلستان یا آلمان و فرانسه ، بلکه حتی در کشورهای عقب افتاده و در کشورهای در حال توسعه و رشد نیز ظواهر و عوارض این بحران در دوران بلوغ آشکارا بچشم می خورد . این مسئله بکمک مطالعات دامنه داری که توسط دانشمندان علوم اجتماعی ، بخصوص روان شناسان متخصص در زمینه روان شناسی کودک و روان شناسی دوران بلوغ انجام گرفته ، ثابت شده است . مطالعه کلی آثار ادبی در سطح جهانی نشان میدهد که تقریباً سالهای بین ۱۱ تا ۱۸ سالگی در میان همه اقوام و جوامع بشری بسالهای طوفانی و پرفشار نامگذاری شده است و از این دوره چه در محاورت روزانه و چه در اشعار و داستانها باهمین خصوصیات یاد گردیده است . بقول « اشپرانگر » متفکر اجتماعی آلمانی : « انسان خاطرات هیچ دوره از زندگی را زودتر از خاطرات دوران بلوغ فراموش نمیکند! » (۹). حق با « اشپرانگر » است ، زیرا دوران بلوغ پر است از اضطراب ، دلهره ، احساسات جدید و افکار تازه . ورود بدنیا نیی است نا آشنا و پرتوهم و تاریک . راهی است پر پیچ و خم و بس طویل که کودک دیروز و جوان فردا در آن بدون کمک دیگران پا نهاده است و گاهی چشم بسته پیش میرود تا بلکه موفق شود بیابان آن نزدیک گردد. همه تجربیاتی که این موجود دوره استحاله در طی این سفر طولانی بدست می آورد شیرین و دل انگیز نیست . مجموعه خاطرات تلخ ورنج آور این سفر شاید بردقایق دل انگیز و بانشاط آنچه از نظر کمیت و چه از نظر کیفیت برتری داشته باشد . وشك نیست که ذهن آدمی علاقه ای به ضبط خاطرات تلخ ندارد. اگر فراموشی گاهی تائر آور است ولی ارزش مثبت آن این است که اکثر اوقات جان آدمی را از چنگ بسیاری از ناراحتیها و غمها که تحملش بسیار مشکل است رهائی می بخشد .

گفته « اشپرانگر » مبنی بر زود فراموش کردن خاطرات دوران بلوغ را « نیچه »

بطرز دیگری و بابیانی طنز آمیز بیان کرده است که :

« خاطراتم میگویند تو این کار را انجام داده ای ولی غرورم میگوید که من

این کار را انجام نداده‌ام و در نتیجه خاطراتم ساکت و غرورم پیروز می‌شود» (۱۰).
 و این گفته «نیچه» می‌رساند که خاطرات دوران بلوغ همیشه خود بخود و بطور طبیعی فراموش نمی‌شوند، بلکه این غرور ماست که بما حکم می‌کند این خاطرات را که بیشتر اوقات بر ایمان رنج آور است از یاد ببریم، گویانکه بعضی اوقات این فراموش کردن های ارادی و عمدی که با توسل فشار صورت می‌گیرد بقیمت بسیار گزافی تمام می‌شود و موجبات ناراحتی های بسیاری را فراهم می‌سازد.

عده‌ای از متفکرین علوم طبیعی مشکلات دوران بلوغ را مربوط به تغییرات فیزیولوژیک خاص این دوره میدانند در صورتیکه متفکرین اجتماعی این مشکلات را زائیده زندگی ماشینی و ناراحتی‌هایی میدانند که فرهنگ هر جامعه برای جوانان بوجود می‌آورد. مهمترین این مشکلات عبارتند از استقلال یافتن فرد، آشنائی با غیر همجنس، آمادگی جهت انتخاب شغل و ناراحتی‌های دیگری از این قبیل. نتیجه تحقیقات اجتماعی نشان داده است در فرهنگهایی که افراد آن تا بدین حد مجبور نیستند توقعات سخت جامعه را در دوران بلوغ تحمل نمایند بحرانهای دوره بلوغ کمتر است (۱۱).
 گرچه تغییرات فیزیولوژیکی همزمان با دوران بلوغ بخصوص ترشحات غدد داخلی و بالاخص افزایش ترشحات غده هیپوفیز سازگاری نوینی را ایجاب می‌کنند و نوجوان دوران بلوغ را تحت تاثیرات خود قرار میدهند ولی همانطور که «بندیکت» (Benedict) متذکر شده است ناراحتیهای دوران بلوغ مربوط به تغییرات فیزیولوژیکی نیست بلکه بیشتر بخاطر فشاری است که فرد در دوران خود جهت سازگار شدن با محیط زندگی و شرایط و امکانات جدیدش احساس میکند (۱۲).

اجتماع در هر دوره زندگی از فرد توقعاتی دارد که فرد چه بخواهد و چه نخواهد مجبور بانجام آنها میباشد. سرپیچی از قوانین و مقررات اجتماعی در حکم خروج و عصیان بر علیه ارزشهای مورد احترام جامعه‌ایست که فرد در آن زندگی میکند و جای گفتگو نیست که اجتماع بی‌اعتنائی و تسامع فرد خطای را بدون کیفر نخواهد گذاشت و دوران بلوغ دوره‌ایست که فرد آسانتر و بیخیالتر از هر دوره دیگری نسبت بمعتقدات اجتماعی نابینا میگردد و در نتیجه مشکلات زیادی برای خود بوجود

میاورد. نیازهای اجتماعی که فرد مجبور با رضای آنها میباشد در همه جوامع بشری مشابه نیستند بلکه فرهنگ‌های مختلف نیازهای مختلف دارند. برای مثال مناسبات زن و مرد در جوامع اروپائی سهل و سادگی بیشتری دارد تا در کشور ما. و با بیان نیاز جنسی، که در بین افراد قبایل سامسون ابرازش کاملاً موجه و پذیرفتنی است در صورتیکه در اجتماعات ما، حتی بکنایه صحبت کردن درباره‌اش نیز در حکم «تابو» است. و بطوریکه از نتایج تحقیقات علمای اجتماعی برمیآید در اجتماعاتی که افراد کم کم بر موز دوران بلوغ آشنا میشوند بحرانهای این دوره دارای شدت و وحدت کمتری است. از مهمترین مشکلات نوجوان دوران بلوغ سازگار شدن او با قوانین اجتماعی و درک ارزشها و تطبیق دادن خود با آنهاست. ناراحتی دیگر این است که نوجوان این دوره میخواهد جای خود را در اجتماع باز کند و بگفته ساده‌تر اظهار وجود نماید ولی بالغین یعنی بزرگترها هنوز او را قبول ندارد و در کمال بی‌اعتنائی وجودش را نفی میکنند و همین مسئله است که در وجود نوجوان ایجاد خلجان و ناراحتی میکند. دوران بلوغ يك دوره متزلزل و ناپایدار است زیرا فرد هنوز نه يك فرد بالغ است و نه يك كودك كامل و بر اساس همین متزلزل هم هست که اعتماد بنفس فرد در این دوره بسیار کم است. در این دوره است که فرد بدنبال چیزی است که باید باشد چیزی که برای خودش هم روشن نیست که چیست؟ مسئله‌ای که در روان شناسی شخصیت بنام ego identity معروف است اصطلاحی که باشکال میتوان آنرا به فارسی ترجمه کرد. بقول «اریک اریکسن» (E. Erikson) (۱۳) نوجوان دوران بلوغ در جستجوی «خودچه‌مانی» است یعنی بدنبال پاسخی است برای این سؤال: «که چه است؟» و این مسئله مسئله بسیار مهمی است که آدمی بفهمد چیست؟ کیست و چه نقشی در اجتماع دارد، كودك است یا بالغ است، بگذشته تعلق دارد یا بآینده و سر نوشت حالش چیست؟ و همین عدم شناسائی نسبت بوضع حالش هم هست که نوجوان دوران بلوغ را متزلزل، متکی، نامطمئن، متعرض و نفی کننده تمام ارزشها و قوانین اجتماعی میسازد.

در عالم سینما هنرمند فقید «جیمزدین» بهتر از هر کس دیگری نمایشگر

بحرانهای دوران بلوغ بود، بخصوص در دو فیلم: «و آنها نمیدانند چه میخواهند» و «آنطرف بهشت».

اکنون بطور اختصار درباره مشخصات کلی شخصیت در دوران بلوغ صحبت میکنیم.

مشابه با سایر دورانهای رشدی زندگی انسانی، دوران بلوغ را نیز میتوان به سه مرحله تقسیم کرد. هر يك از این مراحل سه گانه دوران بلوغ نیز دارای خصوصیات مختصه ایست که مادر کمال ایجاز بدکر آنها میپردازیم. ولی همانطور که قبلاً گفته شد چه این تقسیم بندی و چه هر تقسیم بندی دیگری که ما از جریان زندگی و یا دوره ای از دوره های مختلف زندگی بکنیم امری است قرار دادی و پایه و اساس متقن علمی نخواهد داشت.

مراحل سه گانه بلوغ و مشخصات کلی آنها:

مرحله اول یا مرحله منفی (Negative Phase)

دوره ای زمانی این مرحله بسیار نامعین است بعبارت دیگر نمیتوان گفت که این دوره بطور مشخص از چه سالی شروع میشود و تا چه سالی ادامه مییابد ولی باید افزود که بسیاری از انسانها اصولاً در طول زندگی شان از این دوره بیرون نخواهند آمد و در آن توقف مینمایند. از مشخصات مهم این دوره عدم تعادل روانی یا عدم اطمینان نسبت به عوامل خارجی، تخفیف یافتن فعالیتها و استعدادهای عمومی و تخفیف و کاهش یافتن مناسبات اجتماعی است.

بالاخص عدم تعادل و ناهماهنگی های روانی این دوره در برابر هماهنگی و یکپارچگی روانی دوران آخر کودکی قابل ملاحظه و قابل تشخیص است. در این دوره نوجوان تنها با خودش و زندگی خصوصیش ورمیرود و میکوشد تا بلکه بتواند بحیات بیسر و سامان عاطفی خود سرانجامی دهد و از بین طرق و امکانات مختلفی که بر سر راهش گسترده شده است مناسبترین و سهلترین طریق را جهت تشفی خاطر خود انتخاب کند. در درون نوجوان این دوره نزاع و کشمکش بین احساسات و نیازهای مختلف وجود دارد. یکی از روان شناسان بحق این کشمکشها را بلفظ «آنا رشی

نمایلات» نامگذاری کرده است (۱۴). استانیلی هال روان شناس معروف امریکائی که کتاب مهمش درباره بلوغ هنوز هم ارزش علمی خود را دست نداده و جزو آثار کلاسیک در آمده است، بخصوص مطالعات خود را بسا توجه به همین اختلالات و ناپایداریهای عاطفی زندگی دوران بلوغ انجام داده است. بهمان سرعت که نوجوان در این دوره خود را یکپارچه در اختیار عواملی که بنظر او خوشایند میباشد میگذارد بهمان سرعت هم توجه خود را از اینگونه امور وقتیکه تشخیص دهد نمیتواند نیازهای او را ارضا کنند سلب مینماید. در درون نوجوان این مرحله احساسات متضاد بصورت پرستش و شقاوت، فداکاری و تمسخر و احترام و چاپلوسی بطور موازی بچشم میخورد و خود آگاهی شخص بین غرور و احساسات ناشی از خود زبون پنداشتن دور میزند. در زمینه امور مذهبی آمادگی جهت بحث درباره سئوالات مذهبی وجود دارد ولی موازی با این آمادگی یکنوع سردی و تردید نیز بچشم میخورد، خود پرستی و فداکاری دائماً جای خود را با هم عوض میکنند. این آناشسی زندگی روانی نوجوان شبیه خصوصیات انسانهای «شیتزوئید» است و از همین جهت هم «کلاوس کزاد» (K. Conrad) معتقد است که انسانهای «شیتزوئید» در این دوره از زندگی خود متوقف شده اند (۱۶).

در این دوره بین احساس و تفکر (thinking و feeling) اشکاف بزرگی بچشم میخورد. بطوریکه از یک طرف نوجوان در مرحله اول بلوغ با احساس، سریع التاثر، زود رنج و پرتوقع است و از طرف دیگر جریان تفکر در این دوره خود را مجزا و مستقل میسازد و کم کم فکر منطقی در نهاد نوجوان بوجود میآید که در آن احساس و تجربه کمتر دخالت دارند. پیازه روان شناس سویسی که در زمینه روان شناسی کودک از صاحب نظران بنام میباشد در مطالعه سیر تفکر کودک، این دوره را دوره تفکر انتزاعی نامیده است و اظهار نظر میکند که جریان تفکر کودک در این دوره (مرحله چهارم از نظر پیازه از سن ۱۱ تا ۱۶ سالگی) هدف پیدا میکند و متوجه آینده میشود و در آن جهت معین و مشخصی بچشم میخورد (۱۷). بهر حال نوجوان این دوره کوشاست که همه چیز را از دریچه عقل بنگرد و ترکیب بین عقل و احساس وجود ندارد بلکه

امور یا عقلی است و یا احساسی است. نوجوان در این دوره برای ادامه زندگی خود تئوریهای مختلف دارد ولی مایل نیست در عمل هم از آنها استفاده کند زیرا تردید و دو دلی و عدم ثبات و ناپایداری روانی با و انجام چنین اعمالی را اجازه نمیدهد. نه تنها ناپایداری و تزلزل در امور روانی نوجوان حکمفرماست بلکه در رفتار

و حرکات ظاهری و عینی او نیز این ناهماهنگی بچشم میخورد. و در حالیکه حرکات کودک پراز هماهنگی و تعادل، پراز روانی و ظرافت است، در شروع دوران بلوغ این هماهنگی و ظرافت از بین میرود. حرکات سریع، چست و خشن میشود و حرکات زائد و غیر ضروری افزایش می یابد و تسلط بردستگاه حرکتی کم میشود. نوجوان در این دوره دچار تغییر صدا میشود و بخصوص در پسر بچه ها این تغییر صدا و باصطلاح دورگه شدن آن بیشتر از دختر بچگان بچشم میخورد و حتی آهنگ حرف زدن و صحبت کردن هم دستخوش تغییر میگردد بطوریکه گاهی بلندی صحبت کردن از حد متعارف میگردد و این موضوع، برای خود نوجوان هم ایجاد ناراحتی میکند، ولی کوشش های او جهت تغییر دادن آن بدون نتیجه است. و تنها در دوره های بعدی است که از نو بین حرکات جنبشی هماهنگی موزونی برقرار میگردد و هماهنگی حرکات در دختران سریعتر از پسران صورت میگیرد. در این دوره هیكل و اندام نوجوان نیز دستخوش تغییر میگردد و حتی شکل قیافه و صورت نیز معصومیت بچگی را از دست میدهد و تا حدی خشونت پیدا میکند مثل صورتهای سنگینی مجسمه هایی که دست هنرمند خلاق هنوز آنرا درست نتراشیده باشد. در این دوره در درون فرد نیز تغییرات فیزیولوژیك متعددی صورت میگیرد که از اهم آنها افزایش ترشحات غدد داخلی و بخصوص هیپوفیز است. در اثر ترشحات این غده ها غدد جنسی شروع بکار میکنند و تا اندازه زیادی عدم تعادل روانی نوجوان بستگی بر شد همین تمایلات جنسی دارد.

دیگر از خصوصیات مهم این دوره سردرگمی روانی نوجوان است بطوریکه نوجوان خودش خودش را نمی فهمد زیرا هنوز نقطه اتکای ثابت درونی پیدا نکرده است و این عدم اطمینان و تزلزل بطور بارزی مناسبات نوجوان را با محیط زندگیش تحت تاثیر قرار میدهد و چون زندگی او فاقد تعادل و دستخوش ناطمینانی است

امتناع و اعتراض بعنوان دو عامل جهت و مسیر بر خوردهای او را با محیط و عوامل محیطی زندگی تعیین میسازند. نیاز پذیرفته شدن از طرف دیگران و طرف توجه قرار گرفتن در نهادش شعله میکشد. پسر بیشتر پای خود را جای پای پدر میگذارد و از حرکات او، اطوار و رفتار او تقلید میکند و میکوشد تا در سازمان خانواده نقش مهمی را بدست آورد که همه بدو بانظر احترام بنگرند و دختر بیشتر متوجه حرکات مادرش هست و بانگهداری از کودکان خردسال خانواده و کمک کردن بمادر در امور جاری، ناخود آگاه غریزه مادری خود را تسکین میدهد و خود آگاه عواملی ایجاد میکند که بیشتر مورد توجه و محبت افراد خانواده قرار گیرد. بطور کلی نیاز شناسائی و شناخته شدن از طرف دیگران از مختصات اصلی این دوره است و نه تنها این موضوع در خانواده صادق است بلکه در مدرسه و در اجتماع هم بهمین گونه است و یکی از مهمترین وظایف مربیان در این دوره این است که موازی با دادن اطلاعات علمی بدانش آموزان سعی کنند آنها را از نظر عاطفی نیز سیراب سازند و توجه داشته باشند که نوجوان در این دوره بیشتر از هر چیز به پذیرفته شدن در سلك بالغین نیاز دارد و عدم توجه بدین نیاز (که متاسفانه در اجتماع ما زیاد وجود دارد و بهیچوجه شخصیت نوجوان نه در منزل و نه در مدرسه از طرف والدین و مربیان آنچنان که باید مورد توجه قرار نمیگیرد) موجب سر خوردگی میشود و این سر خوردگی خود را در لباس امتناع و سرپیچی و خروج و عصیان و اعتراض متظاهر میسازد و از همین جهت هم هست که مرحله منفی بلوغ بدوران اعتراض دوم معروف است. در دوران اعتراض اول کودک در برابر حرکات بالغین اعتراض میکرد، برای مثال وقتی بازیچه ای توسط پدر و مادر از او دور میشد اعتراض میکرد و یاهنگامیکه حرکت ناخوشایند و نامطوبعی که خلاف ذوق و سلیقه کودک بود از یکی از نزدیکان او سر میزد و یا بنحوی از آزادی عمل او جلوگیری میشد، کودک اعتراض میکرد. ولی در این دوره نوجوان با افکار بزرگتران مخالفت میکند. در این دوره نوجوان بجنگ ارزشها میرود و باهنجارهای بالغین بستیز بر میخیزد و این احساس را دارد که دیگران با توجه نمیکنند و آنطور که باید شخصیت و وجود او را در نظر نمیگیرند و چون این ارزشها باتمنیات درونی

اوفرق دارد و بیشتر اوقات با آنها مغایر و متضاد است در برابرشان اعتراض میکند و بدینگونه عکس العمل نشان میدهد. جهت این اعتراض هم بیشتر در داخل است و کمتر در عالم خارج فعال است، بعبارت دیگر نوجوان بدرون خود پناه میبرد و آنچه در خارجش میگذرد بی اعتنا باقی میماند، یعنی بانفی کردن آنچه در محیط اطرافش میگذرد نوعی مقاومت منفی از خود نشان میدهد و از همین لحاظ هم هست که این مرحله را مرحله منفی دوران بلوغ نامیده اند.

روشن است که همین مقاومت منفی یا عدم فعالیت موجب کاهش یافتن استعداد - های نوجوان در این دوره است، زیرا مشغول بخود بودن برای نوجوان انرژی روانی باقی نمیگذارد تا بتواند توقعات دنیای خارج را بر آورد و مسئولیتها و وظایف مربوط بخود را در نهایت دقت انجام دهد و چنین بنظر میرسد که برای نوجوان دوره بلوغ، و رفتن با خود و دنیای درونی خود مهمتر و جالبتر از سازگاری یافتن با محیط زندگی و انجام وظایف و مسئولیت های آن میباشد. بخصوص در مدرسه این تخفیف و کاهش در امور درسی بسیار چشمگیر است. در این دوره نوجوان حوصله درس خواندن ندارد و همین مسئله میزان کار او را کم میکند بنابراین نباید این عقب افتادگی را منوط بکمی کوشش یا بیهوشی یا عدم تمایل بدرس خواندن دانست بلکه باید قبول کرد که این عوارض از مختصات غیر قابل تفکیک این دوره رشدی بخصوص است. در این دوره حتی ممکن است شاگردان ساعی نیز در انجام وظایف درسی خود قصور و تسامح کنند و حتی بیشتر اوقات ممکن است دانش آموزان در این دوره ترك تحصیل کنند و یا مردود شدن مداوم آنها والدین آنها را بر آن دارد که از ادامه تحصیل آنها بعزت عدم استعداد و کم هوشی جلوگیری نمایند، در صورتیکه عدم موفقیت نوجوان بعزت کم هوشی نیست بلکه مربوط بمختصات رشدی این دوران معین میباشد. نه تنها در مدرسه استعدادات درسی نوجوان کاهش مییابد بلکه کسانی هم که در این دوره سنی سرگرم انجام کارهای دیگری هستند محصول کارشان نقصان میپذیرد.

تحت تاثیر مشغول بودن بخود، در مناسبات اجتماعی نوجوان نیز تخفیف

و کاهش حاصل میگردد. در حالیکه کودک ده ساله رفقای زیادی داشت که با آنها

بگفتگو و بازی و فعالیت‌های دستجمعی میپرداخت ، نوجوان ۱۴ ساله فقط بیکر فیکر
 احتیاج دارد که با او درد دل کند و بکممک او بتواند تا بسامانیهای روانی خود را سر
 انجامی دهد .

از مهمترین پدیده‌های این دوره همانطور که قبلا هم باختصار گذشت بیدار
 شدن میل جنسی است . شروع بلوغ جنسی نه تنها تظاهرات جسمی دارد بلکه دارای
 تأثیرات روانی بسیاری نیز میباشد ، مسئله ای که هم برای والدین و هم برای مربیان
 حائز کمال اهمیت است این است که نوجوان چگونه بلوغ و پرورش جنسی خود را
 در مییابد و این زندگی جنسی چه نقشی را در مجموعه رویدادهای این مرحله
 بازی میکند ؟

شکل‌های اولیه تمایلات جنسی در کودکی هم قابل رویت است . در بین سنین
 ۴ تا ۶ سالگی ، کودک از خود کنجکاویها و تمایلاتی درباره امور جنسی نشان میدهد .
 (تحقیقات Moll این مسئله را بخوبی نشان داده است) (۱۸) . ولی این تمایل
 یا کنجکاوی فقط يك و رفتن با آلات تناسلی است بدون اینکه به نتیجه‌ای برسد .
 این تمایل کور و نامفهوم بخوبی آشکار میسازد که کودک از نظر جنسی قابل تحریک
 است . اگر در این دوره تجارب جنسی پیش‌آمد کند یا کودک ناظر بر انجام اعمال
 جنسی والدین گردد ممکن است در توازن درونی کودک اختلالاتی ایجاد شود . فروید
 يك بستگی جنسی بین کودکان و والدین تشخیص داده است و از آنها باسامی عقده
 « اودیپ » و عقده « الکترا » که تمایل پسر ب مادر و تمایل دختر ب پدر و احساس رقابت
 بین پدر و پسر و دختر و مادر میباشد یاد کرده است (۱۹) . ظهور این تمایلات جنسی را
 فروید از سن ۲ سالگی میدانند .

در دوران بلوغ این بستگی جنسی بین کودکان و والدین معمولاً از بین میرود .
 ولی اگر سیر طبیعی این پدیده مختل گردد و عواملی موجب پایداری و مداومت آن
 گردد ممکن است بستگی جنسی با پدر یا مادر همچنان ادامه یابد (برای مثال رسم
 ناپسندی که در بسیاری از خانواده‌ها وجود دارد که پسر حتی تا سنین بالاتر از ده سالگی
 شبها در رختخواب مادر میخوابد بخصوص اگر مادر از پدر سر خوردگی جنسی داشته

باشد و یا متار که شده باشند و به پسر بعنوان يك جانشین جنسی نظر کند). تأثیر نامطلوب دیگر این بستگی جنسی باوالدین اینست که بیشتر اوقات موجب احساس جنسی با همجنس، یا همجنس گرائی در مورد مرد و سرد مزاجی در مورد زن می‌گردد (دختریکه فریفته پدرش هست چون دسترسی یافتن باو را محال میدانند بنابراین از همه مردها سر می‌خورد و واژه میشود و این ازدگی سرد مزاجی مبدل می‌گردد که حتی در دورانهای بعدی که تشکیل خانواده هم داده است از انجام امور زناشویی لذت نمیبرد و این عمل برای او جنبه تقدس و «تابو» پیدا میکند و همین احساس در پسر بچه او را از جنس زن متنفر می‌سازد و موجب می‌گردد بطرف همجنس روی آورد). از ظواهر ثبات بلوغ، استمناء، سادیسم و مازوخیسم است.

از نظر فروید تمایلات جنسی اساس زندگی فرد است. انسان بدون غریزه جنسی لاشه بیروحي است که فقط ظاهرش بانسانها شباهت دارد. حتی فعالیت‌های فرهنگی و هنری از نظر فروید تغییر شکل یافتن و تصعید غرایز جنسی است، (Sublimation ' transformation) که از نظر طبیعی هیچگونه ارضائی پیدا نکرده است (۲۰).

تمایل جنسی در بلوغ، فرقی با دوران کودکی این است که در این دوره نوجوان احساس میکند که احتیاج به تماس بدنی با غیر همجنس یا همجنس دارد. نقطه اوج این تمایل جنسی هم «خروج منی» است و نوجوان میتواند این واقعه را ادراک کند. «انزال» يك نوع از خود بیرون آمدن است، یعنی از حدود فردیت با بیرون گذاشتن است. وسیله‌ای است جهت درهم شکستن مرزهای شخصیت و بیرون جهیدن «من». در این دوره است که نوجوان برای نخستین بار احساس تنهائی را ادراک میکند تنها بودن در عرصه پهناور حیات و نیاز داشتن بدیگری که این تنهائی مطلق را درهم کوبد و بدینگونه است که میکوشد از خود بیرون آید و در جهان هستی معنی و مفهومی جستجو کند، معنی و مفهومی که تنهائی او را از بین ببرد. يك امکان برای از بین بردن تنهائی و انزوا عشق جنسی است. در همین دوره است که نوجوان احساس میکند که با آمیزش و استپامک شدن در وجود دیگری نیاز دارد و تقریباً این احساس در درونش ایجاد می‌گردد که تنها زمانی

میتواند از زندگی خود نتیجه بگیرد که جفت خود را پیدا کند. گوا اینکه در این دوره هنوز مسئله توالد و تناسل بذهن نوجوان خطور هم نمیکند.

در این زمان تمایلات جنسی با تمام شدت وحدت خود ذهن فرد را تسخیر کرده است تمایلات جنسی بصورتی پیچیده و در هم، تاریک و مبهم، و احتمالاً نوجوان که نمیتواند آنرا ارضاء کند و سیر آب سازد بدنبال چیزی است که بتواند جانشین آن سازد و همین بدنبال چیزی بودن، چیزی که معلوم نیست چیست، موجب يك احساس ناراحت کننده و عدم آرامش میشود که اغلب با ترس و دلهره توأم است. و همین ترس و دلهره است که او را نوکر و برده زندگی میسازد و موجب میشود که از خودش بیرون بیاید و تقریباً نسبت به همه حتی نسبت به پدر و مادر خود نیز احساس عدم اطمینان کند.

برای سروسامان دادن باین احساسات گنگ و نافر جام، نوجوان در جستجوی وسیله ای است که بتواند این مسائل را برای خودش روشن سازد و بدینگونه است که به فیزیولوژی و آناتومی راغب میشود و از میان همه مباحث این دو علم آناتومی و فیزیولوژی دستگامهای جنسی و تناسلی نظر او را بخود معطوف میدارد. اشتیاق بدیدن بدن لخت خود و دیگران و نظاره کردن عکسهای بدون پیرایه و خواندن مطالب درباره امور جنسی تمام توجه نوجوان را بخود مشغول میدارد. حتی خیالبافیهای نوجوان نیز تحت تأثیر این خصوصیات است و بادر نظر گرفتن این عوامل است که بخوبی روشن میشود چرا در این دوره بخصوص فعالیت اجتماعی نوجوان بیکباره کاهش یافته و یا بسرحد قطع کامل میرسد. و چون اغلب دسترسی بجنس مخالف میسر نیست نوجوان تشفی غریزه جنسی خود را در استمناء و همونوع دوستی می بیند. استمناء در پسران بیشتر از دختران است و بطور خلاصه تحقیقات کیتزی Kinsy حیوان شناس امریکائی نشان داده است که در حدود ۸۵٪ افراد در این دوره مبتلا به استمناء میباشند گوا اینکه انجام این عمل از نظر مرتکبین عملی گناه آلود تلقی میشود (۲۱). ناراحتی روحی جوانان نسبت باستمناء بیشتر جنبه بیولوژیک دارد تا جنبه اخلاقی. نوجوان تصور میکند بدنش ضعیف میشود و در اثر استمناء قوای بدنیش کاهش مییابد نه اینکه از نظر اخلاقی و مذهبی آنرا عملی زشت تلقی کند. مگر اینکه

دارای وجدان مذهبی شدیدی باشد و قبلاً او را از این کار بر حذر داشته باشند. در ته ذهن نوجوان حتی در همان لحظه ایهم که سرگرم استمناء است این فکر وجود دارد که عمل او عملی است خلاف ناموس طبیعت و روی همین اصل هم هست که استمناء همیشه بایک احساس ممنوعیت همراه است و احساس گناه یا *guilt feeling* منبعت از آن نیز ناشی از همین احساس است. استمناء نشانه « ابنور مالیته » یا غیر عادی بودن نیست بعکس تظاهری است از یک نیاز و تمایل طبیعی، مشروط بر اینکه وسیله‌ای موقت جهت تسکین تمایلات جنسی باشد نه اینکه در نقش هدف نهائی ظاهر شود. اینجا است که تعداد دفعات آن مهم خواهد بود، اگر استمناء بصورت هدف نهائی لذت جنسی باشد به خطرات روانی متعددی منجر خواهد شد که بارزترین طرز آن در مرد ممکن است ترس از ناتوانی جنسی را بار آورده و یا واقعاً منجر به ناتوانی جنسی گردد (IMPOTENCE).

نوع سوم ارضای جنسی همجنس دوستی است. ممکن است این موضوع اساس بیولوژیک داشته باشد زیرا هر موجود زنده‌ای از نظر طبیعی دارای هر دو نوع جنسیت است. از نظر بیولوژیکی یک مرد صددر صد و یا یک زن صددر صد وجود ندارد بلکه خصوصیت یک جنس بر خصوصیات جنس دیگر که در حالت کمون و استتار وجود دارد غالب شده است. وای فرقی نمیکند چه همجنس دوستی اساس بیولوژیک داشته باشد و چه جنبه روانی داشته باشد، دوره‌ای است از بلوغ جنسی، و تا مادامی ادامه مییابد که نوجوان بتواند محبوبی از جنس مخالف بچنگ آورد ولی بهر صورت خطر توقف در همجنس دوستی وجود دارد که جنبه مرضی پیدا میکند، مسئله بارونی گرفتن در بین دختران در دوران بلوغ برای همه روشن است.

از نظر تربیتی برای مربیان و معلمان این مسئله مهم است که چگونه میتوان به نوجوان کمک کرد و او را از خطر همجنس دوستی بر حذر داشت. طرح مسئله از نظر فیزیولوژیکی و آناتومی ممکن است برای مربیان آسان باشد ولی مشکل مسئله در منعطف ساختن تمایلات فرد از جنس موافق به جنس مخالف است و این مسئله ایستکه باید نوجوان خود بخود آنرا حل کند و چیره شدن بر این احساس نقش مهمی را در ترکیب منش و شخصیت فرد بازی میکند. تشویق و ترغیب نوجوانان

بورزش و تشکیل و ترتیب فعالیت‌های گروهی در این دوره کومک بسیار مؤثری جهت سلب توجه فرد از این مسئله میباشد. نشستن زیاد در این دوره موجب جمع شدن خون در اعضاء جنسی و در نتیجه موجب تحریکات جنسی میگردد و تنها بوسیله حرکت و جنبش و فعالیت است که میتوان از فشار خون در این اعضاء جلوگیری کرد و از تحریکات جنسی تامیزان قابل ملاحظه‌ای کاست.

مرحله دوم یا مرحله گرایش بسوی فعالیت‌های مثبت :

اگر مرحله اول بلوغ را بعلمت عدم فعالیت‌های فردی و اجتماعی نوجوان میتوان مرحله منفی بلوغ نام نهاد در مرحله دوم بتدریج در نهاد فرد گرایش بسوی فعالیت‌های مثبت و برقراری ارتباط با سایر افراد و زندگی ایجاد میگردد و کم کم خصوصیات منفی مرحله قبل از بین میرود. نوجوان در این مرحله در اثر شناسائی بیشتر وجود و امکانات درونیش نوعی نقطه اتکای فکری در ذهن خود ایجاد میکند، که او را در زندگی آینده هادی و رهبر میگردد، و موجب شکفتگی استعدادهای او میشود، و در نتیجه بدوران مرحله منفی خاتمه میدهد، و بسوی فعالیت‌های مثبت رو مینماید. نوجوان که در مرحله اول درون‌گرا شده بود و بهیچکس و هیچ چیز توجه نداشت و در لاک خود فرورفته بود و تقریباً ارتباطات خود را با همه قطع کرده بود در این مرحله کم کم برون‌گرا میگردد و با خود و زندگی آشتی میکند و درون‌گرایی او بتدریج به برون‌گرایی تبدیل مییابد. از خصوصیات مهم این دوره میل بنوشتن خاطرات است و نوجوان میکوشد تا بدین وسیله بین گذشته و آینده ارتباط برقرار سازد، و تمنیات درونی خود را بصورتی آشکار سازد و آنها را بر صفحه کاغذ آورد. نوشتن دفترچه خاطرات طبق مطالعاتی که انجام شده بین دختران عمومی تراز پسران است. شارلوت بوهرلر (Ch. Buehler) روان‌شناس معاصر آلمانی نخستین کسی است که بطور علمی دفترچه خاطرات نوجوانان را مورد مطالعه قرار داده است (۲۲). این دفترچه‌ها بیشتر اوقات حاوی تمنیات و علائق و آرزوهای نوجوانان است و با مطالعه آنها میتوان بزندگی درونی آنها پی برد. گذشته از این، نوشته این دفاتر حاکی از مناسبات نوجوان با سایر نوجوانان و افرادی است که با او در تماس میباشند و بنحوی از انحاء

در زندگی او نقشی بازی میکنند .

از خصوصیات دیگر این مرحله بوجود آمدن «من ایدالی» در نهاد نوجوان است . «من ایدالی» منی است که ملکه احلام و خیالبافیهای نوجوان است و نوجوان سعی میکند خود را بآن نزدیک و همشکل سازد . بوجود آمدن «من ایدالی» در نهاد نوجوان نشانه سپری شدن مرحله منفی بلوغ و آغاز دوره گرایش بسوی مثبت است . در مرحله دوم بلوغ، دلبستگی ها و علائق نوجوان زیادتر و متنوع تر میشود . این دلبستگی ها و علائق البته بستگی به نظام اجتماعی جامعه ای دارد که نوجوان در آن زندگی میکند . بدین ترتیب که دلبستگی های نوجوانان متمکن با دلبستگی های نوجوانان سایر طبقات باهم فرق میکند .

موازی با «من ایدالی» نوجوان سعی میکند سرمشقی در زندگی برای خود انتخاب کند و با تقلید کردن از اعمال و حرکات او خود را با او نزدیک سازد . کسی که بعنوان سرمشق مورد توجه نوجوان قرار میگیرد معمولاً کسی است که توجه و احترام او را نسبت به خود جلب کرده است . ولی در این دوره سرمشق ها زود بزود عوض میشوند زیرا نوجوان سرمشق دیگری پیدا میکند که بیشتر میتواند جلب توجه او را بنماید .

دیگر از خصوصیات فکری مرحله دوم بلوغ علاقه نوجوان بمسائل فلسفی است نوجوان که تا امروز کور کورانه در جاده زندگی گام برمیداشت و بمسائل فکری بی توجه بود در این دوره علاقه مند بفهم کنه حیات میگردد . کم کم مایل است بفهمد هدف زندگی چیست و این جهان پهناور چگونه و برای چه بوجود آمده است و موازی با این افکار فلسفی مسائل مذهبی نیز در ذهنش مطرح میگردد و میکوشد تاجهت خود را با مذهب روشن سازد، و بخصوص هنگام احساس احتیاج، دلبستگی نوجوان به مذهب زیادتر میشود؛ برای مثال هنگام امتحان یا احساس بیماری یاس دست یافتن به شیئی که مورد علاقه است . در اجتماع ماتعداد شمعهاییکه نوجوان در این دوره نذر مکانهای مقدس میکند شاید بر تعداد شمعهاییکه در طول سایر دورانهای زندگی نذر میکند فزونی داشته باشد .

کسانیکه بانوجوانان این مرحله سروکار دارند بخصوص والدین و مربیان میتوانند از این احساس مذهبی حداکثر استفاده را جهت تربیت نوجوان بنمایند

مشروط بر اینکه احساس مذهبی نوجوان را تا سطح سینه زدن و زنجیر زدن و قمه زدن پائین نیاورند .

مرحله سوم یا مرحله انتخاب شغل :

از مشخصات اصلی شخصیت در مرحله سوم دوران بلوغ گذشته از گرایش مثبت بسوی زندگی و واقعیات موجود آن، احساس استقلال است که در وجود نوجوان در این مرحله بوجود میآید . نوجوان مرحله سوم بلوغ کم سعی دارد ارزشهای اجتماعی موجود در جامعه خود را بپذیرد و خود و زندگی خود را با آنها تطبیق دهد. در این دوره است که نوجوان بتدریج بمسئولیتها و وظائف خود در اجتماع پی میبرد و زندگیش دارای هدف و غایت میگردد . مسئله مهم دیگری که در این مرحله توجه نوجوان را بخود تخصیص میدهد مسئله انتخاب شغل و بدست آوردن استقلال مادی و آزاد کردن خود از محدودیتهای محیط خانه پدری است . بطور کلی انتخاب شغل یکی از مهمترین نیازهای حیات فردی است . در این امر ممکن است نوجوان از مشاغلی که سرمشقهای او انتخاب کرده اند تبعیت کند برای مثال پسری که زندگی پدر خود را سرمشق خود قرار داده و مایل است چون او پزشک یا تاجر یا کارخانه دار شود . بعبارت دیگر پسر هم سعی میکند همان مشاغل را انتخاب کند. حتی دختران نیز در انتخاب شغل تحت تأثیر سرمشقهای انتخابی خود قرار میگیرند مثلاً اگر سرمشق زندگی یک دختر هنر پیشه زن باشد دختر نیز احساس میکند که شغل هنر پیشگی را باید انتخاب کند .

هر انتخاب شغل احتیاج به تصمیم دارد و برای تصمیم گرفتن ، آدمی باید بین دو یا چند چیز یکی را ترجیح دهد، که البته ترجیح دادن یکی از چند، لازمهاش فداکاری است، فداکاری در اینکه سایر چیزها را کنارگذارد و تنها یکی را انتخاب کند. و در حقیقت انتخاب شغل نخستین تصمیمی است که فرد برای زندگی آینده اش میگیرد. سالمترین راه انتخاب شغل این است که شغل انتخابی بر اساس استعداد و قابلیت فرد باشد . اگر فرد استعداد و قابلیت بخصوصی جهت انتخاب شغل معینی نداشته آنوقت است که باید با او کمک کرد تا بتواند شغل مناسب تمایلات خود بدست

آورد . اینجاست که یکبار دیگر مسئولیت و نقش مربیان در امر راهنمایی و هدایت نوجوانان بچشم میخورد .

انتخاب شغل آخرین قدمی است که نوجوان برای آزاد کردن خود از قید تسلط دیگران و نفوذ اقتصادی آنان بر میدارد . آزاد شدن اقتصادی معنی دیگرش جدا شدن از خانواده و تشکیل خانواده جدید میباشد و در این مرحله است که مسئله انتخاب همسر و جفت مناسب نیز مطرح میشود همسری که بتواند بار سنگین زندگی خانوادگی را بدوش کشد و حیات طبیعی فرد را تکمیل کند . پدر و مادر برای نوجوان در حکم نمایندگان نسل گذشته میباشند و نوجوان همیشه احساس میکند که باید بسوی آینده نظر کند نه بگذشته، و همین مسئله هم است که اغلب موجبات برخوردها و اصطکاکات بین نوجوانان و خانواده را فراهم میسازد . برخوردهائی که موجب تیره شدن مناسبات دو نسل را فراهم میسازد زیرا والدین مایلند جوانان خود را همچنان در آغوش خانواده نگهدارند در حالیکه جوانان که احساس استقلال کرده اند دیگر حاضر نیستند در قفس خانواده اسیر بمانند که :

دل نیست کبوتر که چو بر خاست نشیند

از گوشه بسامی که پریدیم پریدیم

شیراز هفتم تیر ماه ۴۸

مأخذ

1) Allport, G.W. (1937). Personality. New York: Holt, Rinehart and Winston.

2) Warren , H.C. (1934) . Dictionary of Psychology , Boston.

3) Goethe, J.W. von, (1957). Goethes Werke in Zehn Bänden, Herausgegeben von Reinhard Buchwald, Volksverlag, Weimar.

4) Locke, J. (1690). Some thoughts concerning education, London.

5) Shakespeare, W. (1964). The works of W. Shakespeare (gathered into one volume), London.)

- 6) Thompson, G.G. (1962). Child Psychology, Boston.
- 7) Lersch, Ph. (1953). Entwicklungspsychologie, Muenchen.
- 8) Kroh, O. (1944), Die Psychologie des Grundschulalters, Langensalza 19 Aufl.
- 9) Spranger, F. (1949). Psychologie des Jugendalters, Heidelberg. 20 Aufl.
- 10) Nietzsche, F., Nietzsches Werke, Kroeners Taschenausgabe.
- 11) Buehler, ch. (1962). Psychologie im Leden unserer Zeit, Stuettgart .
- 12) Benedict, R. (1960). Urformen der Kultur, Rowohlt, Reinbek.
- 13) Erikson, E.H. (1956). Problem of ego identity. Journal of Amer. Psychological Assoc. 41, 56-121
- 14-) Lersch, Ph. (1953) Entwicklungspsychologie.
- 15) Hall, G.S. (1904). Adolescence. 2 vols. New York.
- 16) Conrad, K. (1941). Der Konstitutionstypus als genetisches Problem.
- 17) Piaget, J. (1923). The Language and Thought of the child.
- 18) Moll, A. (1910). Das Sexualeben des Kindes.
- 19) Freud, S. (1926). A general introduction to Psychoanalyses. New York.
- 20) Freud, S. (1926). A general introduction to Psychoanalyses. New york.
- 21) Kinsey, A.C. , Pomeroy, W.S. and Martin, C. E. (1948). Sexual behavior in the human male.
- 22) Buehler, Ch. (1923). Der menschliche Lebenslauf als Psychologisches Problem. 2 Aufl. Gottingen 1959.